



شورشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تأثیر تمرکزگرایی بر اقتصاد سیاسی عصر پهلوی اول

■ دکتر سهراب یزدانی

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت معلم

دکتر سید حسن شجاعی دیوکلانی

دکترای تاریخ از دانشگاه شهید بهشتی

چکیده

تحولات سیاسی ایران، پس از جنگ جهانی اول شرایطی را رقم زد که ایجاد تمرکز سیاسی را به مهمترین ضرورت جامعه ایران تبدیل کرد. تحقق این امر نیازمند ایجاد نهادها و فراهم کردن ابزارهایی چون ارتش، نظام‌های اداری و آموزشی جدید و شبکه حمل و نقل بود. انجام چنین کارهایی نیاز به صرف هزینه‌های زیاد داشت. به همین دلیل حکومت ناچار بود برای تأمین هزینه‌ها، منابع اقتصادی کشور را در اختیار بگیرد و به سیاست‌گذاری اقتصادی بپردازد. ماهیت خودکامه حکومت انجام چنین کاری را آسان می‌کرد. در چنین وضعی، اگرچه حکومت می‌توانست سیاست‌های اقتصادی را در راستای تأمین منابع مالی مورد نیاز خود بکار گیرد، اما وابستگی اقتصاد ایران به بازار جهانی نظام سرمایه‌داری و تأثیرپذیری اقتصاد ایران از تحولات بازار جهانی موجب می‌شد تا حکومت به تنها عامل تصمیم‌گیرنده در سیاست‌های اقتصادی تبدیل نشود. گرایش به صنعتی‌سازی در دوره رضاشاه تحت تأثیر همین عامل بوده است.

شرایط اقلیمی و موقعیت جغرافیایی ایران، ایجاد تمرکز سیاسی را در طی تاریخ این سرزمین به یک ضرورت تاریخی برای حفظ نظم و آرامش در جامعه تبدیل کرده است. تحقق چنین امری نیازمند ایجاد نهادهای مهمی چون ارتش و دیوان‌سالاری بود. ایجاد این دو نهاد اگرچه گامی مؤثر در برقراری تمرکز سیاسی بود، اما تأمین منابع مالی مورد نیاز انجام چنین کاری بر تأسیس آن نهادها تقدم داشت. هزینه بالای ارتش دائمی نیرومند و دیوان‌سالاری کارآمد، موجب می‌شد تا حکومت‌ها همواره درصدد فراهم آوردن منابع مالی جدید، برای تأمین هزینه‌های این دو نهاد باشند. این رویه را می‌توان در عملکرد بسیاری از شاهان گذشته تاریخ ایران که تمرکز سیاسی را در دوران خود برقرار ساختند،

مشاهده کرد. تداوم این جریان اگرچه در دوره قاجاریه به مانند گذشته رخ نداد، اما در واپسین سال‌های حکومت این دودمان، کوشش‌های رضا خان میرپنج در سیر ایجاد تمرکز سیاسی قرار گرفت. روی کارآمدن وی در سال ۱۳۰۴ شمسی نیز تمرکز سیاسی قدرت را با ویژگی‌های سنتی آن در ایران، دوباره نمودار ساخت. در شرایطی که هرج و مرج و ناامنی ایران را در سال‌های پس از جنگ جهانی اول فراگرفته بود، وی نیز همانند پیشینیان خود ناچار بود با ایجاد دو نهاد ارتش و دیوان‌سالاری به مبارزه با این شرایط برود. در این میان مسأله پیشروی دولت آن بود که در قرن بیستم، ایجاد این دو نهاد به تنهایی نمی‌توانست برای برقراری تمرکز سیاسی کافی باشد. با توجه به این وضعیت، این پرسش به وجود می‌آید که برای ایجاد تمرکز سیاسی در این دوره، چه نهادها و ابزارهای دیگری لازم بود؟ پاسخ به پرسش فوق، تنها تبیین کننده‌ی بخشی از تلاش‌های حکومت در ایجاد تمرکز سیاسی است. در این میان مسأله پراهمیت‌تر، تأمین منابع مالی جهت تأسیس نهادهای ایجادکننده تمرکز سیاسی بود. برای تأمین منابع مالی مورد نیاز، دولت ناچار بود اقدام‌هایی انجام دهد و به طور مشخص در سیاست‌های اقتصادی مداخله کند. بر این اساس پرسش‌های دیگری نیز مطرح می‌شود: ایجاد تمرکز سیاسی، چه جایگاهی در سیاست‌های اقتصادی دولت داشت؟ برای تأمین هزینه‌های مورد نیاز در راستای اجرای تمرکز سیاسی، چه منابع مالی به کار گرفته شد؟ و بالاخره این که تأثیر عوامل داخلی و خارجی

مخصوصاً ادغام ایران در بازار جهانی نظام سرمایه‌داری (که روند آن از زمان قاجار شروع شده بود)، چه تأثیری در روند سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و ایجاد منابع مالی جدید داشت؟ مقاله‌ی پیشرو در صدد پاسخگویی به این پرسش‌ها است.

ضرورت تمرکزگرایی در ایران پس از جنگ جهانی اول

شکل‌گیری حکومت مرکزی مقتدر برقرارکننده‌ی نظم و امنیت، مهم‌ترین خواست جامعه‌ی ایران در سال‌های پس از جنگ جهانی اول بود. این تمایل در شرایطی به وجود آمد که تشکیل چنین حکومتی در دوران قاجار، به دلیل ساختار سیاسی حاکم، و همچنین وجود شرایط نیمه‌استعماری امکان‌پذیر نبود. سلسله قاجار که در نتیجه توانایی فردی آقا محمدخان و کمک و همراهی ایل قاجار بر ایران حاکم شد، نوعی از نظام سیاسی را ایجاد کرد که در تاریخ ایران کم‌نظیر بود و از نحوه‌ی واگذاری مناصب حکومتی ناشی می‌شد. شاهان قاجار حکومت ایالات و ولایات را در قبال دریافت مبالغی به شاهزادگان قاجار واگذار می‌کردند و در عوض دستشان را در نحوه‌ی اداره‌ی مناطق تحت حاکمیت باز می‌گذاشتند. چنین شیوه‌ی حکمرانی ملغمه‌ای از نظام‌های سیاسی متمرکز و مرکزگرایز به وجود می‌آورد که در آن شاهزادگان از یک‌سو در مقام نمایندگان حکومت مرکزی ملزم به اطاعت و انجام تعهدهایی نسبت به شخص شاه بودند، اما از سوی دیگر در اداره‌ی مناطق تحت حاکمیت‌شان قدرت نامحدود داشتند و به حکومت مرکزی پاسخ‌گو نبودند. این وضعیت را شرایط نیمه‌استعماری حاکم بر آن عصر تشدید کرد. زیرا دو قدرت استعماری تحمیل‌کننده‌ی شرایط نیمه‌استعماری (روس و انگلیس) به دلیل همسایگی با ایران نه متمایل به تضعیف کامل و سقوط حکومت قاجار بودند، نه تمایل داشتند ایران در کنار مرزهایشان به یک حکومت متمرکز قدرتمند تبدیل

شود. این وضعیت کم و بیش تا جنگ جهانی اول ادامه داشت. اما جنگ در ابعاد بین‌المللی و داخلی شرایطی را رقم زد که نتیجه‌ی آن لزوم ایجاد تغییر در ساختار سیاسی، از شیوه‌ی نیمه متمرکز دوره‌ی قاجار به ساختی متمرکز بود.

جنگ جهانی اول که تجاوز نیروهای بیگانه به ایران و اشغال بخش‌هایی از خاک کشور را به همراه داشت، موجب تضعیف هر چه بیشتر حکومت قاجار و ظهور نیروهای مرکزگرایز در مناطق مختلف کشور شد. نتیجه این وضعیت بروز هرج و مرج و بی‌نظمی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کشور بود که حکومت قاجار را از حالت نیمه‌متمرکز خود به حکومتی غیرمتمرکز تبدیل کرد و قدرت شاه را عملاً به پایتخت و حوزه‌های اطراف آن محدود ساخت. در چنین شرایطی که هرج و مرج و بی‌نظمی کشور را فرا گرفته بود، افکار عمومی جامعه و نمایندگان آن (روشنفکران و نخبگان سیاسی) در مورد یک موضوع، یعنی لزوم اعاده‌ی نظم، اتفاق نظر پیدا کرد. از نظر این افراد برقراری چنین نظامی با ایجاد حکومت مرکزی مقتدر امکان‌پذیر بود. بدین ترتیب پس از جنگ جهانی اول لزوم شکل‌گیری حکومت مرکزی مقتدر رفته رفته در کشور احساس شد.

تأسیس نهادها و ابزارهای ایجاد تمرکز سیاسی

برای شکل‌گیری حکومت مرکزی مقتدر، تأسیس نهادها و فراهم آوردن ابزارهایی لازم بود که از آن میان است:

- ۱- ایجاد ارتش دائمی نیرومند؛
- ۲- تشکیل دیوان سالاری کارآمد و متمرکز؛
- ۳- احداث شبکه حمل و نقل گسترده و منظم.

تأسیس و فراهم آوردن چنین نهادها و ابزارهایی اگرچه برای ایجاد حکومت مرکزی مقتدر لازم و ضروری بود، اما مهم‌تر از آن، وجود فردی بود که بتواند از عهده‌ی چنین کاری برآید. انجام این

کار با توجه به اوضاع نابسامان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران پس از جنگ امری دشوار به نظر می‌رسید. به همین دلیل فردی که در صدد انجام این کار بود، می‌بایست از ویژگی و توانایی‌های خاصی برخوردار باشد. مطالعه‌ی تاریخ ایران نشان می‌دهد که در شرایط هرج و مرج سیاسی و اجتماعی تنها کسی می‌توانست از انجام چنین کاری برآید که از امکانات بیشتری برای به دست گرفتن قدرت و تبدیل آن به یک حکومت مرکزی مقتدر برخوردار باشد. نبود قواعد مشخص در رابطه‌ی میان حکومت و مشروعیت، و معطوف بودن مشروعیت حکومت به توان آن در اعمال هرچه بیشتر قدرت، در به وجود آمدن این وضعیت نقش مهمی داشت. در واقع با اعمال چنین قدرتی، امنیت به جامعه بازمی‌گشت و در اثر بازگرداندن همین امنیت بود که مشروعیت حکومتی جدید از سوی آن جامعه مورد پذیرش قرار می‌گرفت.

این شرایط در مورد ایران هرج و مرج زده‌ی پس از جنگ جهانی اول نیز صدق می‌کرد. بروز بی‌نظمی و هرج و مرج و مطالبه‌ی برقراری نظم و امنیت از سوی جامعه، به رضاخان این امکان را داد که با تکیه بر نیروهای قزاق تحت امر خود، سایر رقبان را از صحنه خارج کند و با برقراری امنیت، قدرت را به دست گیرد و آن را به قدرتی فردی تبدیل کند. برای انجام چنین کاری، وی همانند سایر حاکمان خودکامه، دست به ایجاد شبکه‌ی گسترده‌ی نهادهای محوری مانند پلیس و نیروهای نظامی و ادارات و وزارتخانه‌ها زد. این نهادها مهمترین ابزارهایی هستند که حاکمان خودکامه برای حفظ حاکمیت فردی خود به کار می‌گیرند. در واقع تأسیس و به‌کارگیری درست همین نهادها در راستای اعمال حاکمیت فردی بود که به رضاخان کمک کرد تا بتواند حکومت مرکزی مقتدری ایجاد کند.

در میان نهادهای ایجاد شده، ارتش



متأثر بودن سیستم سیاسی از قواعد نظام ایلی امکان تشکیل ارتش دائمی منظم وجود نداشت. تا پایان حکومت محمدشاه نیروهای نظامی از جنگجویان قبایل و ایلات تشکیل می‌شد که در صورت فراخوان شاه توسط حکام مناطق مختلف و سران ایلات و عشایر، در التزام رکاب شاه به مناطق جنگی اعزام می‌شدند. این روش، ناکارآمدی خود را از زمان ناصرالدین شاه، بیشتر به دلیل ناآشنایی این نیروها به شیوه‌ها و تاکتیک‌های جدید جنگی، نشان داد. بدین ترتیب اهمیت وجودی چنین نیروهایی کم شد و لزوم تشکیل نیروهای نظامی آموزش دیده ایجاد گردید. نخستین اقدام در این راستا توسط امیرکبیر صورت گرفت، ولی کوتاه‌بودن زمان این اصلاحات به دلیل مرگ وی و همچنین فراهم نبودن ساختارهای مناسب سیاسی و اقتصادی، موجب ناکامی آن شد. در ادامه‌ی این روند اگرچه در زمان ناصرالدین شاه نیروهای قزاق با کادر فرماندهی افسران

**شکل‌گیری حکومت مرکزی
مقتدر برقرارکننده‌ی نظم
و امنیت، مهم‌ترین خواست
جامعه‌ی ایران در سال‌های پس
از جنگ جهانی اول بود. این
تمایل در شرایطی به وجود آمد
که تشکیل چنین حکومتی در
دوران قاجار، به دلیل ساختار
سیاسی حاکم، و همچنین
وجود شرایط نیمه‌استعماری
امکان‌پذیر نبود.**

نقش مهمی در تحقق حکومت مرکزی مقتدر داشت. در شرایط سیاسی حاکم بر ایران پس از جنگ جهانی اول که در هر گوشه از آن قدرت‌های محلی و جریان‌های جدایی‌طلب سر برآورده بودند، تشکیل ارتش جدید برای از بین بردن این جریان‌ها ابزاری بسیار مهم و کارساز بود. حرکت به سوی ایجاد چنین ارتشی از بهمن سال ۱۳۰۰ با تأسیس دانشکده‌ی افسری آغاز شد. در ادامه‌ی این روند و برای تربیت نیروی کارآمد، مجلس در تابستان سال ۱۳۰۱ تصویب کرد تا شصت نفر برای تحصیل در علوم نظامی به فرانسه اعزام شوند. در سایه‌ی چنین اقدامی هسته‌ی اولیه‌ی ارتش نوین در دولت جدید شکل گرفت. اما برای تشکیل ارتش مناسب هنوز اقدام‌های زیادی لازم بود. بدین منظور ابتدا لازم بود تا وضعیت غیرمنظم و غیرمنسجم نظامی ایران، که از عصر قاجار به جای مانده بود بازسازی شود. در زمان قاجار با توجه به شرایط نیمه‌استعماری، و

روسی و پس از پیروزی انقلاب مشروطه و با تلاش مشروطه‌خواهان نیروهای ژاندارمری با کادر فرماندهی افسران سوئدی تشکیل شد؛ اما به دلیل حاکم بودن شرایط نیمه‌استعماری تشکیل ارتش دائمی متحدالشکل در ایران تا پایان حکومت قاجار ممکن نگردید.

چندپارگی نیروهای نظامی، با تشکیل نیروی پلیس جنوب (S.P.R) که انگلیسی‌ها در طی سال‌های جنگ جهانی اول تشکیل دادند، تشدید شد. بدین ترتیب پس از جنگ جهانی اول دست کم چهار نیروی نظامی متفاوت با فرماندهی مجزا در ایران وجود داشت. این نیروها عبارت بودند از:

۱- نیروهای بریگارد مرکزی که وظیفه‌ی محافظت از شخص شاه و پایتخت را بر عهده داشتند؛

۲- نیروهای قزاق؛

۳- نیروهای ژاندارمری؛

۴- پلیس جنوب.

با توجه به چنین وضعیتی، از بین بردن این چندگانگی و تحت فرماندهی واحد درآوردن این نیروها نخستین اقدام پیش روی رضاخان بود. از میان نیروهای موجود پیش از همه پلیس جنوب در آذر ۱۳۰۰ (دسامبر ۱۹۲۱ م) با توافق میان دولت‌های ایران و انگلیس منحل شد و فرمانده‌های انگلیسی آن از کشور خارج شدند. سایر نیروهای نظامی هم که عمدتاً نیروهای قزاق و ژاندارمری بودند به همراه بریگارد مرکزی، و واحدها و ادارات وزارت جنگ در ۱۴ دی ۱۳۰۰ در یکدیگر ادغام شدند و شالوده‌ی ارتش جدیدی را که متشکل از پنج لشکر بود، تشکیل دادند.

ارتش جدیدی که بدین ترتیب شکل گرفت با بیست هزار نیرو به انجام مأموریت اصلی خود یعنی سرکوب نیروهای مرکزگریز و قدرت‌های محلی رهسپار شد. رضاخان فرماندهی این ارتش را که به زودی نفرات آن به چهل هزار نفر رسید، به دوستان صمیمی و همکاران سابق خود در نیروی قزاق

سپرد. با تکیه بر این نیروها سراسر کشور به شش منطقه نظامی تقسیم و کنترل هر منطقه به یک لشکر و فرمانده ارشد آن، امیرلشکر، واگذار شد. وظیفه اصلی این لشگرها در مناطق تحت مأموریت، برقراری امنیت، سرکوب مخالفان قدرت مرکزی و تأمین هزینه‌های ارتش جدید رو به توسعه، مخصوصاً از طریق جمع‌آوری مالیات بود.

مجموعه اقدام‌هایی که دولت جدید با تکیه بر این ارتش در راستای برقراری نظم و امنیت در سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ انجام می‌داد، از سوی افشار مختلف جامعه مخصوصاً نخبگان سیاسی و روشنفکران مورد حمایت قرار می‌گرفت. این حمایت‌ها بیشتر در قالب مقاله در روزنامه‌ها و مجلات آن زمان مانند روزنامه‌های **مرد آزاد**، **فکر آزاد**، **مجله آینده** و... تبلور می‌یافت. در این میان روزنامه **مرد آزاد** در حمایت از اقدام‌های رضاخان گوی سبقت را از سایر روزنامه‌ها و مجلات ربوده بود. در مقاله‌های این روزنامه اقدام‌های رضاخان در برقراری نظم و امنیت، با اقدام‌های شخصیت‌های بزرگ افسانه‌ای و تاریخی چون کاه، داریوش، یعقوب لیث و نادرشاه مقایسه می‌شد.

علاوه بر نخبگان سیاسی و جریان روشنفکری، رجال سیاسی اعم از اعضای هیأت دولت و نمایندگان مجلس هم به اشکال مختلف از اقدام رضاخان در توسعه ارتش جدید حمایت می‌کردند. مهم‌ترین شکل این حمایت، تأمین هزینه‌های روزافزون ارتش بود. فقط در مرداد ۱۳۰۰ شمسی، پس از سقوط کابینه‌ی سید ضیاء و تشکیل کابینه‌ی قوام‌السلطنه که رضاخان در آن وزیر جنگ بود، مجلس بودجه‌ی ارتش را چهار برابر بیشتر از بودجه‌ی سایر وزارتخانه‌ها کرد. حمایت از توسعه ارتش با رسیدن رضاخان به مقام ریاست وزرا و تشکیل مجلس پنجم که اکثریت نمایندگان آن را طرفداران رضاخان تشکیل می‌داد،

افزایش یافت. در مجلس پنجم بود که فرماندهی کل قوا (در بهمن ۱۳۰۳ ش) به رضاخان واگذار شد؛ و در همین دوره بود که خلع قاجاریه و واگذاری اداره‌ی حکومت موقت کشور (در ۹ آبان ۱۳۰۴ ش) به رضاخان، تصویب گردید. یک ماه بعد که مجلس مؤسسان سلطنت را به رضاخان تفویض کرد، دیگر هیچ مانع و محدودیتی برای توسعه ارتش وجود نداشت. مجلس که تقریباً از دوره‌ی پنجم تحت سیطره‌ی رضاشاه درآمده بود، در دوره‌های بعد به طور کامل مطیع اوامر وی گردید و تنها به دستگامی تبدیل شد که فرمان‌های او را تصویب می‌کرد. بدین ترتیب رضاشاه می‌توانست در صورت قانونی و بدون هیچ مانعی ارتش را که اینک تبدیل به ابزاری شخصی در جهت اعمال حاکمیت فردی‌اش شده بود، گسترش دهد. سیطره‌ی او بر ارکان اقتصادی کشور به وی کمک می‌کرد تا تمام منابع مالی کشور را آشکارا و پنهان، در راه توسعه‌ی نیروهای نظامی به کار گیرد. در سایه‌ی برخورداری از چنین امکانی، ارتش و وزارت جنگ در طول دوران بیست ساله‌ی حکومت رضاشاه، به طور متوسط یک سوم کل بودجه‌ی کشور را به خود اختصاص می‌داد. میزان درصدی بودجه‌ی ارتش اگرچه از بالاترین رقم خود، ۴۷٪ در سال ۱۳۱۰ شمسی، به ۱۴٪ در سال ۱۳۲۰ کاهش یافت، اما رقم بودجه‌ی ارتش هر سال نسبت به سال قبل افزایش یافت و از حدود صد و دوازده میلیون ریال در سال ۱۳۰۷ شمسی، به صد و هفتاد و نه میلیون ریال در سال ۱۳۱۰ شمسی، دوپست و هفتاد و پنج میلیون ریال در سال ۱۳۱۵ شمسی و پانصد و نود و سه میلیون ریال در سال ۱۳۲۰ شمسی افزایش پیدا کرد. با صرف چنین هزینه‌های ارتش به طور قابل توجه‌ای به لحاظ کمی و کیفی توسعه یافت و تعداد نفرات آن را از هسته‌ی اولیه‌ی بیست هزار نفری به صد و پنجاه هزار نفر با قابلیت بسیج

از مستوفیان و میرزاهایی بود که این مشاغل را به صورت موروثی بر عهده می‌گرفتند. چنین نظامی اگرچه در دو مرحله، یک بار در زمان ناصرالدین شاه و در پی آشنایی با نظام اداری غرب و بار دوم پس از پیروزی انقلاب مشروطه، دستخوش تغییر و نوسازی شد؛ اما تا زمان روی کار آمدن رضاشاه همچنان از ساختاری سنتی و ناکارآمد برخوردار بود. نظام اداری موجود که براساس ساختار سیاسی نیمه‌متمرکز حکومت قاجار بسط و توسعه یافته بود، نمی‌توانست پاسخگوی نیازهای نظام سیاسی، با ساختار تمرکزگرایانه‌ی مورد نظر رضاشاه باشد. به همین دلیل ایجاد نظام اداری جدید ضروری به نظر می‌رسید.

گام ابتدایی در این زمینه با تصویب نخستین قانون استخدامی کشور در آذر سال ۱۳۰۱ شمسی برداشته شد. بر اساس این قانون استخدام کارمندان برای ادارات قاعده‌مند گردید. تصویب قانون استخدام کشوری اگرچه گام مهمی در ایجاد نظام اداری جدید بود؛ ولی نمی‌توانست مشکل موجود را حل

مسأله اصلی آن بود که رضاشاه بر خلاف حکومتگران قاجار به هیچ ایل و طایفه‌ای تکیه نداشت. به همین دلیل وی می‌بایست در ساختار نظام اداری موردنظر خود به طبقه‌ی جدیدی تکیه کند. این طبقه‌ی جدید که رضاشاه با تکیه بر آن می‌بایست نظام اداری خود را ایجاد می‌کرد، طبقه‌ی متوسط شهری بود.

چهارصد هزار نفر افزایش یافت. افزایش نفرات ارتش تنها بخشی از توسعه‌ی این دستگاه به لحاظ کمی بود. به لحاظ کیفی برای نخستین بار ایران از ارتشی با قوای سه‌گانه هوایی، دریایی و زمینی برخوردار شد و کارخانه‌های مهمات‌سازی هم برای تجهیز این ارتش احداث گردید. بدین ترتیب حکومت توانست یکی از نهادهای ایجاد تمرکز سیاسی را تأسیس کند.

اما کارکرد ارتشی که بدین ترتیب بنیان نهاده شد و هزینه‌ی زیادی صرف آن گردید چه بود؟ پاسخ این پرسش را باید در عملکرد بیست ساله‌ی این ارتش جست. ناکارآمدی در مقابل اولین و آخرین تهدید خارجی (در شهریور ۱۳۲۰) نشان داد که ارتش رضاشاهی تنها وسیله‌ای برای سرکوب مخالفان داخلی و به بیان دیگر وسیله‌ای برای ایجاد تمرکز سیاسی جهت تحکیم پایه‌های قدرت حکومت خودکامه‌ی وی بود. با توجه به چنین کارکردی، این ارتش به جای ایفای نقش و وظیفه‌ی اصلی خود یعنی حفاظت از چهارچوب مرزهای ملی به اموری چون سرکوب جریان‌های مرکزگریزی مانند ایلات و عشایر، جریان‌های جدایی طلب، مخالفان سیاسی، دستکاری در انتخابات و... اشتغال داشت.

ارتشی با چنین کارکرد، اگرچه می‌توانست سهم مهمی در ایجاد تمرکز سیاسی داشته باشد، اما به تنهایی برای انجام چنین کاری کافی نبود. در تاریخ سیاسی ایران همواره در کنار ارتش دیوان‌سالاری (نظام اداری) هم یکی از ابزارهای ضروری جهت ایجاد تمرکز سیاسی بود. با توجه به این اصل، دیوان‌سالاری و توسعه آن به عنوان یکی از ابزارهای ایجاد تمرکز سیاسی مورد توجه قرار گرفت. در واقع توسعه نظام اداری اقدامی در جهت ایجاد تحول در ساختار فرسوده‌ی نظام اداری بازمانده از دوران قاجار بود. نظام اداری حکومت قاجار در ابتدای تأسیس این سلسله، مبتنی بر فعالیت مجموعه‌ای





Photo by: Reza Savadkoshi

آموزگاران تأسیس شد. در نتیجه فعالیت این مراکز آموزشی تعداد آموزگاران در مدارس جدید و قدیم از سه هزار و سی و سه نفر در سال ۱۳۰۱ به سیزده هزار و ششصد و چهار نفر در سال ۱۳۲۰ افزایش یافت. در نتیجه چنین افزایشی بود که تعداد دانش‌آموزان مدارس دولتی از هفتاد و چهار هزار نفر در سال ۱۳۰۴ به سیصد و پنجاه و پنج هزار و پانصد نفر در سال ۱۳۲۰ رسید. در بخش تحصیلات دانشگاهی تا قبل از ۱۳۰۴ مؤسسه‌های آموزش عالی چون دانشکده‌ی علوم، دانشکده‌ی کشاورزی کرج، دانشکده‌ی ادبیات، دانشکده‌ی حقوق و مدرسه‌ی طب تأسیس شد. در کنار تربیت افراد متخصص در این مراکز آموزشی، هر ساله تعدادی از فارغ‌التحصیلان در مقاطع متوسطه و فنی برای ادامه‌ی تحصیل به دانشگاه‌های اروپایی اعزام می‌شدند. چنین اقدام‌هایی اگرچه در رشد و گسترش تحصیلات تخصصی مؤثر بود، اما مهمترین اقدام حکومت در این راستا تأسیس دانشگاه بود. دانشگاه تهران، نخستین و تنها دانشگاه ایران در زمان رضاشاه، در بهمن سال ۱۳۱۳ تأسیس شد و در فاصله‌ی هفت سال، از ۱۳۱۳ تا

قانون احداث راه‌آهن در چهارم

اسفند ۱۳۰۴ به تصویب

مجلس شورای ملی رسید. در

ماده‌ی دوم از مواد چهارگانه‌ی

مصوب مجلس مقرر شده بود

که: «ساختن راه مزبور را

کلاً یا جزئاً و همچنین خرید

مصالح راجعه به آن را که

تهیه‌اش در داخله‌ی مملکت

ممکن نیست پس از اعلام

مناقصه به توسط شرکت

ساختمانی خارجه و داخله که

شرایط آنها مقرون به صرفه

باشد به عمل آورد.»

کند. مسأله اصلی آن بود که رضاشاه بر خلاف حکومتگران قاجار به هیچ ایل و طایفه‌ای تکیه نداشت. به همین دلیل وی می‌بایست در ساخت نظام اداری موردنظر خود به طبقه‌ی جدیدی تکیه کند. این طبقه‌ی جدید که رضاشاه با تکیه بر آن می‌بایست نظام اداری خود را ایجاد می‌کرد، طبقه‌ی متوسط شهری بود. توسعه نظام اداری با تکیه بر این طبقه اگرچه مشکل رضاشاه را حل می‌کرد، اما مسأله‌ی مهم آن بود که اعضای این طبقه از پیشینه، تجربه و دانش لازم برای انجام این کار برخوردار نبودند. به همین دلیل لازم بود تا اعضای این طبقه برای چنین کاری تربیت شوند و آموزش لازم را ببینند. تحقق این امر منوط به توسعه‌ی نظام آموزشی کشور بود.

اقدام به توسعه‌ی نظام آموزشی در دوران حاکمیت رضاشاه، در دو بخش آموزش همگانی، در دو مقطع آموزش ابتدایی و متوسطه، و آموزش تخصصی و دانشگاهی صورت گرفت. در بخش آموزش‌های همگانی مشکل اصلی دولت کمبود آموزگار و معلم بود. برای رفع این مشکل تا سال ۱۳۲۰ سی و شش دانشسرای مقدماتی برای تربیت

۱۳۲۰، تعداد دانشجویان این دانشگاه از هشتصد و هشتاد نفر به سه هزار و پانصد نفر افزایش یافت.

اقدام حکومت در جهت توسعه‌ی نظام آموزشی تنها با هدف کمک به توسعه‌ی نظام اداری صورت نمی‌گرفت. مداخله‌ی در نظام آموزش این امکان را به حکومت می‌داد تا گام مؤثری در ایجاد تمرکز سیاسی بردارد. پاسخ این پرسش که مداخله در نظام آموزش، چگونه به حکومت در ایجاد تمرکز سیاسی کمک می‌کرد را باید در سنت‌های تاریخی نظام آموزشی ایران جستجو کرد. در ایران مخصوصاً ایران دوره‌ی اسلامی، همواره روحانیون یکی از متولیان اصلی آموزش بودند. این امر امتیاز مهمی برای روحانیون و ابزاری برای آنان جهت حفظ استقلالشان در مقابل حکومت بود. به همین دلیل رضاشاه ناچار بود به منظور مبارزه با روحانیون، مانع از مداخله‌ی آنان در نظام آموزشی گردد و بدین ترتیب گامی در جهت ایجاد تمرکز سیاسی با تضعیف یکی از نهادهای قدرت موجود در جامعه بردارد. در راستای تحقق چنین هدفی روحانیون از آموزش رسمی حذف شدند و تنها روحانیونی می‌توانستند به تعلیم و تربیت اشتغال داشته باشند که از کسوت روحانیت خارج می‌شدند و ضوابط وزارت فرهنگ را می‌پذیرفتند.

در کنار ممانعت از فعالیت روحانیون، در فعالیت میسون‌های مذهبی در نظام آموزشی نیز محدودیت‌هایی اعمال شد. در ۱۳ شهریور ۱۳۰۷ وزارت معارف اداره‌ی مدارس آمریکایی را بر عهده گرفت و الگویی از مدیریت به وجود آورد که سایر مدارس مذهبی خارجی ناچار به رعایت آن شدند. در ادامه‌ی این روند سرانجام در سال ۱۳۱۹ وزارت فرهنگ کلیه‌ی مدارس خارجی را دولتی اعلام کرد.

مداخله‌ی دولت در نظام آموزشی به این اندازه محدود نماند. دولت برای نظارت هر چه بیشتر بر نظام آموزشی، در مراحل

و مقاطع آموزشی و محتوای کتاب‌های درسی نیز تغییرهایی ایجاد کرد. در نظام آموزشی جدید برای دوره‌های ابتدایی شش سال تحصیلی پیش‌بینی شد. درس‌های این دوره شامل آموزش الفبای فارسی، املاء، ریاضی، جغرافیا، تاریخ و تربیت بدنی بود. دوره‌ی شش ساله‌ی دبیرستان به تقلید از نظام آموزش فرانسه به دو سیکل سه ساله تقسیم شد. در سیکل اول درس‌هایی مانند هندسه، علوم طبیعی، زبان خارجی، عربی، تاریخ جهان و ایران، بهداشت، جبر، فیزیک، شیمی، زمین‌شناسی و رسم فنی و در سیکل دوم هم درس‌هایی چون مثلثات و هندسه ترسیمی ارائه می‌شد. درس فارسی شامل دستور زبان، متن‌های ادبی و ادبیات فارسی نیز بر دروس مذکور افزوده می‌شد. تلاش حکومت در مورد مطالب درسی بیش از همه تلقین ارزش‌های ملی با محوریت ایران باستان بود، و بر همین اساس در درس تاریخ بر تاریخ ایران باستان تأکید می‌شد.

بر پایه‌ی چنین نظام آموزشی‌ای حکومت موفق شد بخش اعظم کارمندان نظام اداری نود هزار نفری خود را برای پر کردن وزارتخانه‌های دربار، داخله، جنگ، مالیه، خارجه، معارف (فرهنگ)، فلاحت (کشاورزی)، صنایع و معادن و تجارت، پست و تلگراف و تلفن، طرق (راه)، فواید عامه و عدلیه تربیت کند. در میان این وزارتخانه‌ها، نقش وزارت داخله در ایجاد تمرکز سیاسی پس از وزارت جنگ حائز اهمیت بود. وزارت داخله تقسیم‌بندی قدیمی کشور مبتنی بر ایالت و ولایت را تغییر داد و به جای آن کشور به یازده استان و چهل و نه شهرستان تقسیم شد. هر یک از این شهرستان‌ها خود به چندین بخش و دهستان تقسیم شدند. اداره‌ی استان به استاندار، شهرستان به فرماندار، بخش به بخشدار و بعضی از دهستان‌ها به انجمن‌های رسمی که وزارت کشور اعضای آن را منصوب می‌کرد، واگذار شد. بدین ترتیب دولت می‌توانست از پایتخت

به تمام نقاط کشور، حتی روستاها نظارت داشته باشد.

انجام چنین تقسیم‌بندی‌ای اگرچه نظارت حکومت را بر مناطق کشور آسان می‌کرد، اما امکان دسترسی به این مناطق را فراهم نمی‌آورد. برای دسترسی به این مناطق نیاز به توسعه‌ی شبکه‌ی حمل و نقل بود. به همین دلیل توسعه‌ی شبکه‌ی حمل و نقل به عنوان ابزار ایجاد تمرکز سیاسی ضروری بود. شبکه‌ی حمل و نقل کشور تا پیش از سلطنت رضاشاه چندان گسترده نبود. تا اوایل قرن بیستم به جز چهار جاده‌ی رشت-قزوین-تهران، تهران-قم-سلطان‌آباد (اراک)، مشهد-عشق‌آباد و اصفهان-اهواز به طول تقریبی هزار و هفتصد کیلومتر، کلیه‌ی راه‌های کشور مالرو و در اغلب مواقع سال مسدود و برای عبور وسایل نقلیه‌ی موتوری نامناسب بود. به این میزان، هزار و ششصد کیلومتر راه احداث شده در خلال جنگ جهانی اول توسط نیروهای روسیه، انگلستان و عثمانی اضافه شد. این میزان از شبکه‌ی راه با توجه به وسعت و وضعیت اقلیمی ایران، برای حکومتی که قصد ایجاد تمرکز سیاسی داشت؛ ناکافی بود. به همین دلیل توسعه‌ی شبکه‌ی حمل و نقل مورد توجه قرار گرفت و در سایه‌ی همین توجه بود که میزان راه‌های شوسه‌ی قابل استفاده برای حمل و نقل وسایل موتوری به بیست و چهار هزار کیلومتر رسید. توسعه‌ی راه‌های شوسه، توسعه‌ی شبکه‌ی راه هوایی و مهم‌تر از آن راه‌آهن نیز مورد توجه قرار گرفت. به منظور ایجاد شبکه‌ی حمل و نقل هوایی، دولت در بهمن سال ۱۳۰۴ با شرکت هواپیمایی یونکرس آلمان قراردادی پنج ساله منعقد کرد که بر اساس آن شرکت متعهد گردید علاوه بر خدمات مسافربری و پست میان شهرهای بزرگ ایران، به تأسیس مدرسه‌ی فنی هواپیمایی جهت آموزش خلبانان و تربیت مکانیک مبادرت ورزد و در صورت نیاز به دولت در تهیه‌ی نقشه‌های هوایی کمک کند.

فعالیت شرکت یونکرس در ایران تا سال ۱۳۱۱ ادامه داشت. در این مدت این شرکت توانست علاوه بر پروازهای داخلی امتیاز پروازهای خارجی از جمله برقراری خط مستقیم پرواز تهران-مسکو و تهران-بغداد را به دست آورد. پس از پایان همکاری میان ایران و شرکت یونکرس در سال ۱۳۱۱ به دلیل مشکلات مالی، یک شرکت هوایی دیگر از آلمان به نام لوفت‌هانزا برای مدت کوتاهی کار شرکت یونکرس را ادامه داد تا این که از اواسط دهه‌ی ۱۳۱۰ حمل و نقل هوایی به انحصار دولت ایران درآمد.

اما در زمینه‌ی توسعه‌ی شبکه‌ی حمل و نقل مهمترین اقدام حکومت احداث راه‌آهن سراسری شمال-جنوب به طول هزار و چهارصد کیلومتر بود. قانون احداث راه‌آهن در چهارم اسفند ۱۳۰۴ به تصویب مجلس شورای ملی رسید. در ماده‌ی دوم از مواد چهارگانه‌ی مصوب مجلس مقرر شده بود که: «ساختن راه مزبور را کلاً یا جزئاً و همچنین خرید مصالح راجعه به آن را که تهیه‌اش در داخله‌ی مملکت ممکن نیست پس از اعلام مناقصه به توسط شرکت ساختمانی خارجه و داخله که شرایط آنها مقرون به صرفه باشد به عمل آورد». بر این اساس با توجه به ناتوانی شرکت داخلی، کار احداث بر اساس مناقصه به شرکت‌های خارجی واگذار شد. در احداث راه‌آهن مهم‌ترین چالش پیش روی حکومت تأمین هزینه‌های سنگین آن بود که تا دویست و پنجاه میلیون دلار برآورد شده بود. چنین مبلغی که مقرر شده بود از منابع مالی داخلی تأمین شود، یکی از دغدغه‌های اصلی حکومت تا تکمیل پروژه‌ی احداث راه‌آهن بود و هر ساله بخشی از هزینه‌های پیش‌بینی شده‌ی دولت را در بودجه به خود اختصاص می‌داد.

لزوم تأمین منابع مالی برای تمرکزگرایی
تأمین هزینه‌ی سنگین احداث راه‌آهن،

تنها مشکل مالی حکومت نبود. بلکه برای ایجاد نهادها و ابزارهای مورد نیاز ایجاد تمرکز سیاسی، حکومت در تمام دوران حاکمیت خود با مشکل مالی مواجه بود. عامل اصلی وجود چنین مشکلی افزایش روزافزون هزینه‌های دولت مخصوصاً هزینه‌های چهار وزارتخانه‌ی مؤثر در ایجاد تمرکز سیاسی یعنی وزارت راه، وزارت جنگ، وزارت داخله و وزارت معارف بود. بودجه‌ی وزارت راه که بالاترین رقم را در میان بودجه‌ی وزارتخانه‌ها داشت، از ۳ میلیون ریال در سال ۱۳۰۷ به ۱۰۹۲ میلیون ریال در سال ۱۳۲۰ رسید. بودجه‌ی وزارت جنگ سومین رقم بودجه، از ۱۱۲ میلیون ریال در سال ۱۳۰۷ به ۵۹۳ میلیون ریال در سال ۱۳۲۱ افزایش پیدا کرد. بودجه‌ی وزارت داخله، چهارمین رقم بودجه، از ۲۲ میلیون ریال در سال ۱۳۰۷، به ۳۰۶ میلیون ریال در سال ۱۳۲۰ بالغ شد؛ و بودجه‌ی وزارت معارف (فرهنگ) پنجمین رقم بودجه، از ۱۸ میلیون ریال در سال ۱۳۰۷، به ۱۹۵ میلیون ریال در سال ۱۳۲۰ افزایش یافت. کسری بودجه که حکومت همواره با آن دست به گریبان بود بیش از همه ناشی از افزایش همین هزینه‌ها و ناتوانی دولت در کسب درآمد بود. کل درآمدهای دولت در فاصله‌ی سال‌های ۱۳۰۳ تا ۱۳۲۰ بیش از پانزده برابر افزایش یافت و از دویست و سی و هفت میلیون ریال در سال ۱۳۰۳ به سه میلیارد و ششصد و ده میلیون ریال در سال ۱۳۲۰ رسید. درآمد نفت ده برابر شد و از چهارصد و شصت و نه هزار پوند در سال ۱۲۹۹ به چهار میلیون و دویست و هفتاد و یک هزار پوند در سال ۱۳۲۰ رسید. علی‌رغم افزایش قابل توجه در درآمدها، بودجه‌ی کشور که در سال ۱۳۰۴ متعادل بود، در سال ۱۳۲۰ هفتصد و ده میلیون ریال کسر داشت.

بر این اساس و با توجه به بالا بودن هزینه‌ها، افزایش درآمد یکی از دغدغه‌های اصلی حکومت در تمام دوران

حاکمیت بود. به همین دلیل حکومت سعی می‌کرد از هر عامل و ابزار سیاسی و اقتصادی به صورت مشروع و نامشروع جهت افزایش درآمد استفاده کند. تحت چنین شرایطی بود که حکومت استراتژی و سیاست اقتصادی ثابت و مشخصی برای افزایش درآمد اتخاذ نکرد و در مقاطع مختلف سیاست‌هایی را با هدف دستیابی آسان به درآمد بیشتر به اجرا گذاشت که در پاره‌ای موارد این سیاست‌ها با یکدیگر در تضاد بودند.

به وجود آمدن چنین وضعیتی که ویژگی بسیاری از جوامع توسعه نیافته است، از دو عامل اقتصادی و سیاسی ناشی می‌شود. عامل اقتصادی ناشی از وابستگی و تأثیرپذیری اقتصاد جوامع توسعه نیافته -از جمله ایران عصر رضاشاه- از نوسانات بازار جهانی نظام سرمایه‌داری است. در واقع اتخاذ استراتژی‌ها و سیاست‌های اقتصادی متضاد واکنش به نوسانات بازار جهانی و راه‌حل موقتی در مقابل پیامدهای مثبت و منفی آن نوسانات است. در این وضعیت ضرورت تصمیم‌گیری برای گریز از پیامدهای نوسانات بازار جهانی، حکومت‌های جوامع توسعه نیافته را ناچار می‌سازد تا به استراتژی‌های متعدد و بعضاً متضاد اقتصادی دست بزنند. اما در کنار عامل اقتصادی به عنوان عامل خارجی، عامل سیاسی هم به عنوان عامل داخلی در ایجاد بی‌ثباتی سیاست‌های اقتصادی مؤثر است. در حالی که عوامل اقتصادی از بیرون تحمیل می‌شوند و بر روند و ماهیت سیاست‌های اقتصادی تأثیر می‌گذارند. عوامل سیاسی که در واقع متأثر از ماهیت حاکمیت سیاسی است، بر شدت و ضعف و تسریع و کندگی تغییر سیاست‌های اقتصادی مؤثر واقع می‌شوند. هرچه حکومت در جوامع توسعه نیافته ماهیتی غیردموکرات و اقتدارگرایانه‌تر داشته باشد، شدت تغییر در سیاست‌های اقتصادی بیشتر است، زیرا در چنین حکومت‌هایی فضا و جو اقدام به کارهای

خطیر وجود دارد. علت این امر ناشی از محدود بودن تصمیم‌گیری‌ها به یک یا چند نفر در این نظام‌ها است.

از این قاعده سیاست‌گذاری اقتصادی ایران در عصر رضاشاه به عنوان یک کشور توسعه نیافته مستثنی نبود. تأثیرپذیری اقتصاد ایران از تحولات بازار جهانی نظام سرمایه‌داری و حاکمیت حکومت خودکامه، دو عامل مؤثر بودند که سیاست اقتصادی را در دوران رضاشاه- که هم‌زمان با یکی از ادوار پرتنش تاریخ سیاسی و اقتصادی بشر بود- با بی‌ثباتی و تغییر پیاپی مواجه کرد. انگیزه‌ی دولت از اجرای سیاست‌های اقتصادی- تأمین منابع مالی جهت ایجاد تمرکز سیاسی- به تشدید این وضعیت بسیار کمک کرد.

منابع مالی و سازوکارهای کسب درآمد

با چنین نگرشی، حکومت رضاشاه از چند راه درصدد تأمین هزینه‌های موردنیاز برآمد. این راه‌ها عبارتند از:

- ۱- درآمدهای حاصل از امتیاز نفت
- ۲- انحصار منابع درآمدزا و مصادره‌ی اموال
- ۳- اعمال سیاست جدید گمرکی و مالیاتی

۴- اجرای سیاست صنعتی‌سازی
۵- فروش خالصها (زمین‌های دولتی)
۶- اجرای سیاست‌های جدید جهت توسعه‌ی کشاورزی مخصوصاً کشاورزی تجاری.

از میان منابع مذکور، درآمدهای حاصل از امتیاز نفت از جایگاه ویژه‌ای در اجرای پروژه‌ی تمرکز سیاسی برخوردار بود. این جایگاه ناشی از سهمی بود که درآمد نفتی در تأسیس یکی از ابزارهای سه‌گانه‌ی ایجاد تمرکز سیاسی یعنی ارتش داشت. در زمان رضاشاه تقریباً کل درآمد نفت ایران خرج ارتش و تجهیزات نظامی می‌شد. نفت اگرچه به طور متوسط تأمین‌کننده‌ی بیست درصد بودجه و تشکیل‌دهنده‌ی شصت و دو درصد کل دریافت‌های ارزی دولت بود، ولی به دلیل

آن که اولاً اداره‌ی آن از حوزه‌ی اختیار ایران خارج بود، و ثانیاً متأثر از نوسانات بازار جهانی بود، نمی‌توانست منبعی ثابت و قابل اطمینان برای تأمین نیازهای روزافزون مالی حکومت باشد. به همین دلیل کسب درآمد از منابع دیگر ضروری بود. بخشی از این درآمد از طریق منابعی چون انحصار و مصادره به دست می‌آمد.

بر این اساس در طول دوران حاکمیت رضاشاه منابع درآمدزا به تدریج و یکی پس از دیگری تحت انحصار حکومت درآمد. این روند از زمان قدرت‌گیری رضاخان با انضمام دو اداره‌ی پردرآمد غله و نان و خالصجات به وزارت جنگ (در سال ۱۳۰۰ ش) آغاز شد و تا پایان حکومت وی ادامه یافت. طی این مدت بیست و هفت نوع انحصار دولتی برقرار شد. مهمترین انحصارها عبارت بودند از:

- ۱- انحصار دولتی قند و چای مصوب ۹ خرداد ۱۳۰۴؛
- ۲- انحصار دولتی تریاک مصوب ۲۶ تیر ۱۳۰۷؛
- ۳- انحصار دولتی دخانیات مصوب ۲۹ اسفند ۱۳۰۸؛
- ۴- واگذاری انحصار تجارت خارجی به دولت مصوب ۶ اسفند ۱۳۰۹؛

و ...

علاوه بر انحصار مستقیم دولتی که شکل غالب انحصار منابع اقتصادی بود- در برخی موارد دولت با دریافت حق‌السهم، امتیاز انحصاری برخی از منابع درآمدزا را به افراد حقیقی و حقوقی واگذار می‌کرد. برخی از این امتیازهای انحصاری واگذار شده عبارت بودند از:

- ۱- انحصار استخراج و فروش خاک سرخ جزایر هرمز، قشم، لارک و هنگام به حاج معین‌التجار بوشهری در ۲۸ حوت ۱۳۰۱؛

۲- انحصار استخراج انتیمون انارک و نائین به شرکت مختلط شویمان و شرکا اصفهان در ۲۸ مهر ۱۳۱۱.

علاوه بر انحصار، مصادره هم یکی از منابع کسب درآمد دولت بود. مصادره‌ها

در زمان رضاشاه تقریباً کل درآمد نفت

ایران خرج ارتش و تجهیزات نظامی می‌شد. نفت اگرچه

به طور متوسط تأمین‌کننده‌ی بیست درصد بودجه و تشکیل‌دهنده‌ی شصت و دو درصد

کل دریافت‌های ارزی دولت بود، ولی به دلیل آن که

اولاً اداره‌ی آن از حوزه‌ی اختیار ایران

خارج بود، و ثانیاً متأثر از نوسانات

بازار جهانی بود، نمی‌توانست منبعی

ثابت و قابل اطمینان برای تأمین نیازهای

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.

روزافزون مالی حکومت باشد.



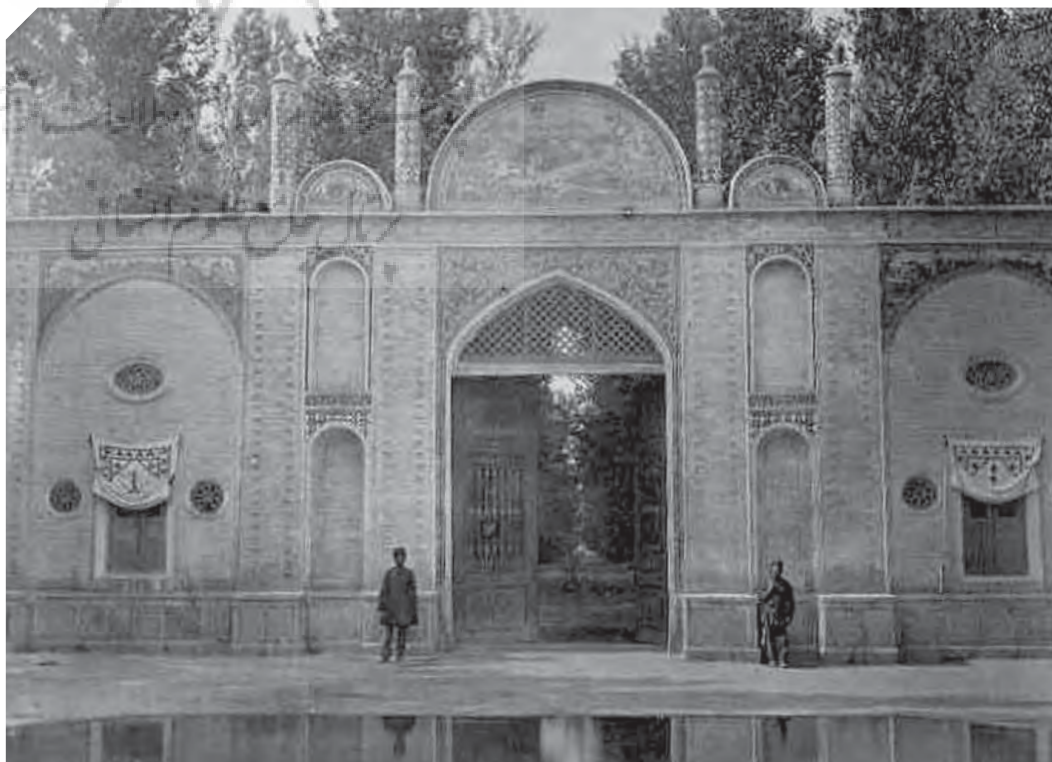
در این دوره به دو صورت مصادره برای دولت، و مصادره برای ثروت‌اندوزی شخص شاه صورت می‌گرفت. مصادره‌ی دولتی که شکل رایج مصادره‌ی پیش از ریاست وزرایی و به سلطنت رسیدن رضاشاه بود، اقدامی از سوی حکومت در جهت تأمین هزینه‌های مورد نیاز ارتش به شمار می‌رفت. رضاخان تا پیش از رسیدن به ریاست وزرایی برای تأمین هزینه‌های ارتش و وزارت جنگ، همواره با دولت در جدال بود. به همین دلیل وی سعی می‌کرد با استفاده از قوه‌ی قهریه و به‌کارگیری ارتش هزینه‌های موردنیاز خود را از طریق مصادره تأمین کند. این مصادره‌ها نظیر آنچه که در مورد مصادره‌ی اموال خان ماکو اتفاق افتاد، تنها شامل افراد حقیقی نمی‌شد بلکه به مصادره‌ی اموال سایر نهادهای دولتی به نفع ارتش نیز می‌انجامید. به عنوان مثال در آذر سال ۱۳۰۰ رضاخان که فکر می‌کرد اعتبار مورد نیاز وزارت جنگ را دریافت نکرده است، پول متعلق به دولت را که توسط بانک شاهنشاهی انگلیس از مشهد به تهران حمل می‌شد

اقدام حکومت در جهت توسعه‌ی نظام آموزشی تنها با هدف کمک به توسعه‌ی نظام اداری صورت نمی‌گرفت. مداخله‌ی در نظام آموزش این امکان را به حکومت می‌داد تا گام مؤثری در ایجاد تمرکز سیاسی بردارد.



مصادره کرد. این پول که قرار بود به وزارت مالیه تحویل داده شود، در ورامین توسط یک واحد از سربازان قزاق مصادره، و به حسابداری ارتش تحویل داده شد. رضاخان در پاسخ به اعتراض مسئولان بانک شاهنشاهی به آنان پاسخ داد: «پول متعلق به دولت ایران است و من از طرف دولت رسید آن را به شما می‌دهم.» روند مصادره‌ی اموال در سال‌های بعد یعنی در دوران ریاست وزرایی و سلطنت رضاشاه، شکل دیگری به خود گرفت و از مصادره به نفع دولت وزارت و جنگ، به مصادره‌ی شخصی با هدف ثروت‌اندوزی شخص شاه تبدیل شد. همانند دوره‌ی قبل، این بار نیز مصادره از افراد حقیقی و حقوقی صورت گرفت، با این تفاوت که در دوره‌ی قبل این اموال به صورت مستقیم صرف ارتش می‌شد، ولی در این دوره صرف ثروت‌اندوزی شخص شاه. مصادره‌ی اموال از افراد حقیقی این بار نه تنها شامل مخالفان و سرکردگان قدرت محلی مانند امیر مؤید سوادکوهی و شیخ خزعل و افراد مغضوبی چون تیمورتاش، سردار اسعد بختیاری و فیروز میرزا می‌شد؛ بلکه گریبانگیر افرادی چون معین‌التجار بوشهری شد که همچنان در بدنه‌ی حاکمیت به عنوان وکیل مجلس فعالیت می‌کرد.

در کنار مصادره‌ی اموال افراد حقیقی، مصادره‌ی اموال دولتی - مخصوصاً در دوران سلطنت - نیز به صورت چشمگیری صورت می‌گرفت. این نوع مصادره، اموال مختلف از خالصه‌ها و هتل‌ها گرفته تا کارخانه‌های دولتی را در بر می‌گرفت. نگرش رضاشاه به منابع مالی دولتی به گونه‌ای بود که وی خود را در آنها شریک می‌دانست. به همین دلیل مصادره و دست‌اندازی به آنها را حق مسلم خود می‌دانست. بلوشر - سفیر آلمان در ایران - ضمن شرحی از مصادره‌های رضاشاه، گفته‌ی وی را این چنین نقل می‌کند: «یکی از کارمندان من اخراج شد به علت آن که اختلاس کرده بود، من هم چیزهای



بسیاری عاید می‌شود. منتها این دو با هم فرق دارد. با اصلاحاتی که من در ممالک کرده‌ام کشور به رونق بی‌سابقه رسیده است. پس بدیهی است که من هم در آن شریک باشم.» با چنین نگرشی رضاشاه توانست در دوران حاکمیت خود از یک فرماندهی حقوق‌بگیر قزاق به بزرگ‌ترین ثروتمند عصر خود با چهل و چهار هزار پارچه آبادی، پنجاه و هشت میلیون پوند سپرده‌ی خارجی در بانک‌های انگلیس و شصت و هشت میلیون تومان سپرده در بانک ملی تبدیل شود.

در کنار انحصار و مصادره، سیاست‌گذاری‌های جدید مالی نیز یکی از راه‌های کسب درآمد حکومت بود. سیاست‌گذاری مالی بیشتر در دو حوزه‌ی گمرک و مالیات صورت گرفت. با توجه به درآمد قابل توجهی که از گمرک عاید می‌شد، حکومت تلاش‌هایی جهت در دست گرفتن اداره‌ی گمرک، و خارج کردن آن از وضعیتی که در زمان قاجار به آن دچار شده بود، صورت داد. اصولاً ساختار اقتصادی کشورهای توسعه نیافته به گونه‌ای است که نظارت و سیاست‌گذاری در گمرک درآمد قابل توجهی نصیب دولت می‌کند. در برخی موارد این درآمدها پنجاه درصد بودجه‌ی این کشورها را تأمین می‌کند. وابستگی اقتصاد کشورهای توسعه نیافته به بازار جهانی و همچنین سهولت اعمال قوانین و مقررات گمرکی توسط دولت در این کشورها، با توجه به ماهیت غیر دموکراتشان، عاملی است که موجب می‌شود گمرک این گونه درآمدزا شود. از این قاعده ایران عصر رضاشاه هم مستثنی نبود. حکومت رضاشاه از ابتدای حاکمیت خود به کسب درآمد از گمرکات توجه ویژه‌ای داشت. روند رو به افزایش درآمدهای گمرکی در ایران پس از جنگ جهانی اول تحت تأثیر رونق اقتصادی جهان پس از جنگ موجب شد تا حکومت جهت تأمین هزینه‌های مورد نیاز خود حساب ویژه‌ای روی این منبع باز کند.

تأمین هزینه‌های ساخت راه‌آهن که بزرگ‌ترین رقم سرمایه‌گذاری دولتی به میزان دو بیست و پنجاه میلیون دلار بود، از همین منبع و با اخذ دو قران عوارض گمرکی از هر من قند و شکر و شش قران از هر من چای حاصل شد. برای کسب درآمد هرچه بیشتر از این منبع دولت، از سال ۱۳۰۶ درصد کنترل کامل بر گمرک و عواید حاصل از آن برآمد. از آنجا که معاهدات گمرکی و تعرفه‌های ناشی از آن مربوط به معاهده‌های تحمیلی قدرت‌های استعماری در دوره‌ی قاجار بود، دولت ایران در بهار سال ۱۳۰۶ اعلام کرد که ظرف یک سال تعرفه‌های گمرکی را به دست خود تعیین خواهد کرد و دیگر خود را ملزم به رعایت تعرفه‌هایی که در مذاکرات اجباری تحمیل شده، نمی‌داند. همچنین اعلام شد که سایر موارد کاپیتولاسیون و امتیازهای خارجی نیز لغو خواهد شد. در سال بعد معاهده‌های جدیدی با کشورهای مختلف از جمله دول غربی منعقد شد و بر تعرفه‌ی گمرکی بسیاری از کالاهایی که از این کشورها وارد می‌شد، افزوده شد. مدت اعتبار قراردادهایی که بدین ترتیب در سال ۱۳۰۷ منعقد شد، هشت سال بود و تا سال ۱۳۱۵ به پایان می‌رسید. به همین دلیل در آبان سال ۱۳۱۴ وزارت امور خارجه بخشنامه‌هایی به کلیه سفارتخانه‌های مقیم ایران و نمایندگان دولت‌هایی که ایران با آنها قرارداد گمرکی داشت صادر کرد و متذکر شد که چون مدت قراردادهای گمرکی ایران با دول خارجی هشت ساله بوده، قراردادهای منعقد در سال ۱۳۰۷ در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۱۵ ملغا خواهد شد. هدف دولت از این بخشنامه آن بود تا قراردادهای گمرکی جدیدی با کشورهای طرف قرارداد منعقد کند و در قراردادهای گمرکی جدید بر نرخ تعرفه‌ها بیفزاید. علاوه بر عواید گمرکی، مالیات هم یکی از منابع کسب درآمد بود که از طریق سیاست‌گذاری مالی حاصل می‌شد و

در خدمت اجرای برنامه‌ی ایجاد تمرکز سیاسی قرار می‌گرفت. به عنوان مثال، در سال ۱۳۰۵ با تصویب مجلس نیم درصد از عواید حاصل از مالیات زمین می‌بایست صرف آموزش ابتدایی شود. چنین اقدام‌هایی اگرچه تلاشی قابل توجه در زمینه‌ی اخذ مالیات، دست کم در مقایسه با حکومت قاجار بود، ولی نظام مالیاتی در این دوران هم چندان موفق نبود و مالیات رقم بالایی از درآمد دولت را تشکیل نمی‌داد. نظام مالیات‌گیری تا سال ۱۳۰۵ علی‌رغم تلاش‌های هیأت آمریکایی به سرپرستی میلسپو چندان منظم نبود. تا این تاریخ اخذ مالیات را ارتش انجام می‌داد. اما در این سال، با فرمان رضاشاه، به کارگیری ارتش در اخذ مالیات منع شد. یک سال بعد قوانین مالیاتی به تدریج وضع و به مرحله‌ی اجرا گذاشته شد. مهمترین قوانین مالیاتی عبارت بودند از:

۱- **قانون خالصه‌های انتقالی مصوب اسفند ۱۳۰۶:** براساس این قانون مقرر شد که از خالصه‌هایی که از سال ۱۳۰۰ به اشخاص حقیقی واگذار شده بود مالیات اخذ شود.

۲- **قانون مالیات بر شرکت‌ها و تجارت مصوب فروردین ۱۳۰۹:** بر اساس این قانون تجار و شرکت‌ها بر اساس درآمدهای سالیانه درجه‌بندی و بر اساس این درجه‌بندی ملزم به پرداخت مقدار معینی مالیات بودند.

۳- **قانون مالیات بر درآمد و حق تمبر مصوب آبان ۱۳۱۳.**

۴- **قانون مالیات بر ارث و نقل و انتقال بلاعوض مصوب آبان ۱۳۱۶.**

۵- **قانون مالیات بر نفت و بنزین مصوب مرداد ۱۳۱۷.**

بدین ترتیب تلاش‌ها از سوی حکومت برای کسب درآمد از طریق مالیات صورت گرفت. اما علی‌رغم این تلاش‌ها، سیستم مالیات‌گیری چندان موفق نبود و مالیات رقم بالایی از درآمد حکومت را تشکیل نمی‌داد. به همین دلیل کسب درآمد از

منابع دیگر ضروری بود. یکی از این منابع ایجاد صنایع کارخانه‌ای در کشور بود. ایجاد صنایع کارخانه‌ای همواره یکی از آرزوهای نخبگان سیاسی و اقتصادی کشور از زمان رویاری ایران با غرب بود. مجموعه‌ی تلاش‌هایی که رجال سیاسی و صاحبان سرمایه‌های بخش خصوصی در دوره‌ی قاجار انجام دادند، به دلیل حاکمیت شرایط نیمه استعماری بر ایران با ناکامی مواجه شد. اما با برطرف شدن شرایط نیمه استعماری پس از جنگ جهانی اول و روی کار آمدن حکومتی متمرکز، امید به ایجاد صنایع در میان نخبگان سیاسی و اقتصادی کشور بیدار شد. علی‌رغم چنین انتظاری، ایجاد صنایع در کشور تا سال ۱۳۱۰ به صورت جدی مورد توجه قرار نگرفت و تنها از سال ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۷ صنعتی‌سازی در اولویت برنامه‌های اقتصاد دولت قرار گرفت. در اثر این توجه بود که بودجه‌ی وزارت صنایع و بازرگانی از سه درصد در سال ۱۳۱۰ به بیست و یک درصد در سال ۱۳۱۷ افزایش یافت. روند افزایش بودجه‌ی وزارت صنایع و بازرگانی اگرچه همچنان، مخصوصاً در سال ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ با بیست و چهار درصد از سهم بودجه‌ی مملکتی، به افزایش خود ادامه داد، اما تعداد کم کارخانه‌های دولتی ساخته شده در این سال‌ها (۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ ش) نشان از خارج شدن صنعتی‌سازی از اولویت برنامه‌ی اقتصادی دولت دارد. البته در این امر، علاوه بر اولویت یافتن کشاورزی تجاری در سیاست‌های اقتصادی حکومت، شروع جنگ جهانی دوم و قطع رابطه‌ی ایران با آلمان، مجری اصلی طرح‌های صنعتی در ایران - به دلیل محاصره‌ی دریایی آلمان توسط نیروهای متفقین - بی‌تأثیر نبود. تلاش برای ایجاد صنایع اگرچه در سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۷ به صورت جدی در اولویت برنامه‌های اقتصادی حکومت قرار داشت، ولی در سال‌های ۱۳۰۰ - ۱۳۲۰ ششصد و هشتاد کارخانه در ایران

ساخته شد. برای احداث این کارخانه مبلغی معادل دویست و شصت میلیون دلار سرمایه‌گذاری شد که تقریباً نیمی از این مقدار را دولت و باقی آن را بخش خصوصی تأمین کرد. سرمایه‌گذاری‌هایی که در این بخش صورت می‌گرفت، با توجه به قوانین حمایتی دولت، بسیار سودآور بود و در برخی از بخش‌ها مخصوصاً در واحدهای تولیدی کوچک سودی بیش از پنجاه درصد داشت. با توجه به چنین رقم بالای سوددهی بود که حکومت علاوه بر تشویق بخش خصوصی به سرمایه‌گذاری صنعتی، خود نیز به این کار مبادرت می‌کرد. سودی که از این سرمایه‌گذاری نصیب دولت می‌شد نیز قابل توجه بود. به عنوان مثال قیمت سیگار تولید شده در کارخانه‌ی جدید دخانیات (تأسیس ۱۳۱۶ ش) با اعمال انحصار دولتی، پنج برابر قیمت سیگارهایی بود که دولت پیش از تأسیس این کارخانه به بازار عرضه می‌کرد. چنین سودی که غالباً در نتیجه‌ی اعمال سیاست‌های انحصاری و حمایتی حاصل می‌شد، حتی شخص شاه را به سرمایه‌گذاری صنعتی تشویق می‌کرد. به‌گونه‌ای که وی به بزرگترین سرمایه‌دار صنعتی کشور تبدیل شد. تنها در بخش صنایع نساجی از دویست هزار دوک ریسندگی کارخانه‌های نساجی سراسر ایران، پنجاه و هشت هزار دوک به شخص رضاشاه تعلق داشت. رقم بالای سود که سرمایه‌گذاری در بخش صنعت نصیب سرمایه‌گذاران می‌کرد، این پرسش‌ها را مطرح می‌سازد که چرا حکومت تا سال ۱۳۱۰ به صورت جدی سیاست صنعتی‌سازی را در کشور اجرا نکرد؟ و یا این که چرا سیاست صنعتی‌سازی از سال ۱۳۱۸ و حتی پیش از آن، از اولویت برنامه‌های اقتصادی دولت خارج گشت؟ به نظر می‌رسد که بخشی از پاسخ این پرسش‌ها را باید در تحولات بازار جهانی نظام سرمایه‌داری جست. این تحولات که منجر به رونق محصولات کشاورزی

تجاری شد، موجب گردید تا زمین‌داری تجاری و همچنین خرید و فروش زمین مخصوصاً خالصه‌های دولتی رونق بگیرد و حکومت برای کسب درآمد به فروش این زمین‌ها مبادرت ورزد. فروش خالصه‌ها که هر ساله تأمین کننده‌ی بخشی هزینه‌های دولت بود، با تصویب قانون مستغلات انتقالی در مهر ۱۳۱۰ به یکی از منابع ثابت درآمد حکومت تبدیل شد. بر اساس این قانون به دولت اجازه داده شد تا خالصه‌های انتقالی را به افراد بفروشد. روند فروش خالصه‌ها در سال‌های بعد شدت یافت. در سال ۱۳۱۲ با تصویب لایحه‌ی فروش نامحدود مستغلات توسط مجلس به دولت اجازه داده شد که خالصجات را به جز چند مورد استثنا بفروشد. فروش خالصه‌ها علاوه بر تأمین بخشی از بودجه، عامل مؤثری در برطرف کردن نیازهای مالی دولت در زمان اجرای طرح‌های غیر قابل پیش‌بینی اقتصادی بود. به عنوان مثال هنگامی که در بهمن سال ۱۳۱۶ تصمیم به تأسیس بانک فلاح و صنعت گرفته شد، رضاشاه از مجلس خواست تا برای تأمین منابع مالی تأسیس این بانک، قانون فروش خالصه‌های دولتی را تصویب کند و به دولت اجازه‌ی فروش خالصه‌هایی را بدهد که در قانون سال ۱۳۱۲ مستثنی شده بود. اما برای فروش خالصه‌ها، تنها تمایل دولت برای فروش کافی نبود. اگر خرید و فروش زمین در این دوره رونق نداشت، امکان فروش خالصه‌ها محدود می‌ماند. طی این دوران آنچه که بیش از همه موجب رونق خرید و فروش زمین می‌شد، افزایش قیمت محصولات کشاورزی تجاری در بازار جهانی بود. این افزایش که ناشی از رشد کتّی و کیفی اقتصاد کشورهای صنعتی و در نتیجه نیاز روزافزون بازار جهانی به مواد اولیه‌ی کشاورزی بود، موجب می‌شد ایران همانند سایر کشورهای توسعه‌نیافته، در راستای تقسیم کار بازار جهانی به تولید



ایجاد صنایع کارخانه‌ای
همواره یکی از آرزوهای
نخبگان سیاسی و
اقتصادی کشور از
زمان رویارویی ایران
با غرب بود. مجموعه‌ی
تلاش‌هایی که رجال
سیاسی و صاحبان
سرمایه‌های بخش
خصوصی در دوره‌ی
قاجار انجام دادند، به دلیل
حاکمیت شرایط نیمه
استعماری بر ایران با
ناکامی مواجه شد.

در پی آن کاهش درآمدهای حاصل از فروش این مواد، سیاست صنعتی‌سازی در اولویت برنامه‌های اقتصادی دولت قرار گرفته بود. اما بهبود قیمت مواد اولیه در بازار جهانی پس از رفع بحران اقتصادی، از نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۱۰، موجب شد تا حکومت بار دیگر در برنامه‌های اقتصادی خود بر توسعه‌ی کشاورزی تجاری تمرکز کند. این چرخش در سیاست اقتصادی که ویژگی اقتصادی جوامع توسعه‌نیافته و متأثر از وابستگی اقتصاد این جوامع به بازار جهانی نظام سرمایه‌داری است، به روشنی در سخنان رضاشاه به هنگام بازدید از نمایشگاه کشاورزی استان فارس در سال ۱۳۱۶ قابل مشاهده است. وی هنگام بازدید از این نمایشگاه با تأکید بر اولویت کشاورزی بر صنعت، به دست‌اندرکاران برگزاری نمایشگاه گفت: «مسئلاً هر کس به دنبال کار فلاحی یا صنعت برود کامیاب خواهد شد. به فلاحی باید بیشتر از صنعت توجه شود. زیرا مواد خام و محصولات فلاحی ما طرف توجه دنیاست. ما در بین اقلام صادرات کشور هیچ جنس تجملی نداریم. هر قدر محصول به دست آید بازار خواهد داشت. بنابراین حالا که خوشبختانه تا اندازه‌ای موجبات کار و میدان فعالیت باز شده است، بایستی اسباب تشویق عموم فراهم گردد تا هم برای خود و هم برای هم‌میهنان مفید واقع گردند.» تلاش‌هایی که از نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۱۰- مخصوصاً با اجرای طرح پنج ساله‌ی کشاورزی- جهت ترویج کشاورزی صورت گرفت تحت تأثیر همین نگرش بود. بدین ترتیب تحولات بازار جهانی و مطالبات آن بار دیگر موجب تغییر در اولویت‌های سیاست اقتصادی ایران شد. البته در این تغییر تمایل حکومت به کسب حداکثر درآمد بی‌تأثیر نبود. تمایلی که ضرورت آن را نیازهای روزافزون حکومت به کسب درآمد و صرف آن در ایجاد تمرکز سیاسی به وجود می‌آورد.

مواد مورد نیاز بازار جهانی بپردازد، و از این طریق کسب درآمد کند. در نتیجه‌ی این شرایط بود که خرید و فروش زمین به واسطه‌ی رونق محصولات کشاورزی در بازار جهانی، رونق گرفت و تجار و صاحبان سرمایه‌ها درصدد خرید خالصه‌ها برآمدند. روند خرید خالصه‌ها توسط این افراد که از زمان قاجار آغاز شده بود، اگرچه در سال‌های جنگ جهانی اول متوقف شد، ولی در سال‌های پس از جنگ و تا پیش از بحران ۱۹۲۹ به علت رشد اقتصاد بین‌المللی دوباره رونق گرفت. در اثر همین رشد بود که تولید و صدور مواد اولیه‌ی کشاورزی تجاری مانند پنبه، تریاک، توتون، خشکبار، کتیرا و... سهم بزرگی در صادرات غیرنفتی ایران پیدا کرد.

برخورداری از چنین جایگاهی موجب می‌شد تا در دوران رضاشاه، کشاورزی تجاری مورد توسعه و ترویج قرار گیرد. ترویج و توسعه کشاورزی در سال‌های متأثر از بحران اقتصادی در ایران (۱۳۰۸ تا ۱۳۱۳ ش) که با کاهش تقاضای مواد اولیه‌ی کشاورزی در بازار جهانی همراه بود، از اولویت برنامه‌های اقتصادی حکومت خارج شد. اما پس از رفع بحران و افزایش تقاضا برای مواد اولیه‌ی کشاورزی، به خصوص در سال‌های نزدیک به آغاز جنگ جهانی دوم- که کشورهای اروپایی خود را برای جنگ آماده می‌کردند- افزایش یافت. در چنین شرایطی با توجه به نیاز بازار جهانی به مواد اولیه‌ی کشاورزی، بار دیگر سیاست توسعه و ترویج کشاورزی تجاری در ایران مورد توجه قرار گرفت. این توجه به اندازه‌ای بود که دولت در سال ۱۳۱۹ درصدد اجرای طرح پنج ساله‌ی کشاورزی برآمد، اما اشغال ایران توسط متفقین اجرای آن را ناتمام گذارد.

اجرای این طرح در حالی در اولویت برنامه اقتصادی حکومت قرار گرفت که تقریباً از سال ۱۳۱۰ در نتیجه کاهش مبادلات مواد اولیه در بازار جهانی و

نتیجه‌گیری

ایجاد تمرکز سیاسی در دوره‌ی رضاشاه علی‌رغم برخی شباهت‌ها، تفاوت‌هایی نیز با ادوار گذشته‌ی تاریخ ایران داشت. این تفاوت‌ها که ناشی از شرایط زمان و تا حدود زیادی متأثر از تحولات سیاسی - اجتماعی ایران پس از انقلاب مشروطه از یک سو، و تحولات سیاسی - اقتصادی متأثر از جنگ جهانی در عرصه‌ی بین‌المللی از سوی دیگر بود، موجب شد تا حکومت ناچار به تأسیس نهادها و به‌کارگیری ابزارهای بیشتری (از جمله توسعه‌ی نظام آموزش و شبکه‌ی حمل و نقل) برای ایجاد تمرکز سیاسی در مقایسه با ادوار قبل باشد. به همین دلیل و با توجه به وجود رابطه‌ی مستقیم میان ایجاد تمرکز سیاسی و نیاز به تأمین منابع مالی، حکومت ناچار بود توان بیشتری برای تأمین هزینه‌های مورد نیاز بگذارد و در جستجوی منابع مالی جدیدتری برای تأمین هزینه‌های مورد نیاز خود باشد. به همین دلیل بود که حکومت رضاشاه در صدد برآمد تا تمام منابع اقتصادی موجود در جامعه را جهت کسب درآمد به کار گیرد.

در انجام این مهم، ماهیت خودکامانه‌ی حکومت نقش بسیار مهمی داشت. تمرکز قدرت در دست شاه و محدودشدن تصمیم‌گیری به شخص وی موجب می‌شد تا او بتواند تمام منابع اقتصادی کشور را در انحصار حکومت درآورد. بهره‌مندی از این شرایط اگرچه برای دولت امکان بیشتری در کسب درآمد ایجاد می‌کرد، اما وابستگی اقتصاد ایران به بازار جهانی و تأثیرپذیری این اقتصاد از تحولات بازار جهانی موجب می‌شد تا حکومت در سیاست‌گذاری‌های اقتصادی تنها عامل تصمیم‌گیری نباشد. گرایش به سیاست صنعتی‌سازی از سال ۱۳۱۰ و اولویت یافتن سیاست رونق‌کشاورزی از نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۳۱۰ در سیاست‌های اقتصادی حکومت متأثر از تحولات بازار جهانی و تأثیرپذیری اقتصاد ایران از

تحولات آن بود.

کتابنامه:

آبراهامیان، یرواند. **ایران بین دو انقلاب**. ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس آوری و محسن مدیر شانه‌چی، تهران: مرکز، ۱۳۷۸

آبراهامیان، یرواند. **مقالاتی در جامعه‌شناسی سیاسی ایران**. ترجمه سهیلا ترابی فارسانی. تهران: شیرازه، ۱۳۷۶

آپتون، جوزف. ام. **نگرشی بر تاریخ ایران نوین**. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نیلوفر، ۱۳۵۹

آوری، پیتر. **تاریخ معاصر ایران**. ترجمه محمدریفی مهرآبادی. ج ۲. تهران: مطبوعاتی عطایی. بی تا

اشرف، احمد. **موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران عصر قاجار**. تهران: زمینه، ۱۳۵۹

افشار یزدی، محمود. «سپاه و سیاست» مجله آینده. س اول. ش ۲. تیر ۱۳۰۴. ص ۷۶-۷۳

اکبری، محمدعلی. **تبارشناسی هویت جدید ایرانی**. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲

اورس، تیلمان. **ماهیت دولت در جهان سوم**. ترجمه بهروز توانمند. تهران: آگاه، ۱۳۶۲

باربر، جی. **اقتصاد ایران**. تهران: موسسه حسابرسی سازمان صنایع ملی سازمان برنامه، ۱۳۶۹

باربر، جیمز و مایکل اسمیت. **ماهیت سیاست‌گذاری خارجی در دنیای وابستگی متقابل کشورها**. ترجمه حسین سیف زاده. تهران: قومس، ۱۳۷۲

پورشالچی، محمود. **قزاق عصر رضاشاه پهلوی**. بر اساس اسناد وزارت خارجه فرانسه. ترجمه محمود پورشالچی. تهران: مروارید، ۱۳۸۴

پیرا، فاطمه. **روابط سیاسی - اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی**. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹

پیران، پرویز. «نظریه راهبرد و سیاست سرزمینی جامعه ایران». فصلنامه **ایران‌شهر**. س ۲. ش ۶. زمستان ۱۳۸۴. ص ۲۴-۲۲

پیکارد، ژان، برنار هورکارد و یان ریشار. **ایران در قرن بیستم**. ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی. تهران: البرز، ۱۳۷۷

خلیلی جو، محمدرضا. **توسعه و نوسازی در ایران دوره رضاشاه**. تهران: جهاد دانشگاهی، واحد شهید بهشتی، ۱۳۷۳

رزاقی، ابراهیم. **اقتصاد ایران**. تهران: نی، ۱۳۷۱

روزنامه **سعادت بشر**. س اول. ش ۱. شنبه ۱۶ فروردین ۱۳۰۹

روزنامه **فکر آزاد**. س ۱. ش ۱۷. پنجشنبه ۳ حوت ۱۳۰۱؛ س ۱. ش ۵۲. پنجشنبه ۱۳ ثور ۱۳۰۱؛ س ۳. ش ۳. پنجشنبه ۲۸ عقرب ۱۳۰۳؛ س ۳. ش ۱۴. پنجشنبه ۱۶ جدی ۱۳۰۳؛ س ۳. ش ۲۵. سه‌شنبه ۱۳ حوت ۱۳۰۳

روزنامه **مرد آزاد**. س ۱. ش ۱۷. پنجشنبه ۳

حوت ۱۳۰۱، ص ۱؛ س ۱. ش ۵۲. پنجشنبه ۱۳ ثور ۱۳۰۱

سازمان اسناد ملی ایران. **سند شماره ۳۱۰۰۰۰۰۹۹ در محل آرشیو ۲۴۹ ف آدا**

سفیری، فلوریدا. **پلیس جنوب ایران**. ترجمه منصوره اتحادیه و منصوره جعفری فشارکی. تهران: تاریخ ایران، ۱۳۶۳

عاقلی، باقر. **رضاشاه و قشون متحدالشکل ۱۳۰۰-۱۳۲۰**. تهران: نامک، ۱۳۷۷

عیسوی، چارلز. **تاریخ اقتصادی ایران**. ترجمه یعقوب آژند. تهران: گستره، ۱۳۶۹

کولاگینا، لودمیل. **استیلای امپریالیسم بر ایران و تبدیل این کشور به نیمه مستعمره**. ترجمه س. ایزدی. تهران: علم، ۱۳۵۹

کاتوزیان، محمدعلی (همایون). **اقتصادی سیاسی ایران**. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران: مرکز، ۱۳۸۱

دولت و جامعه در ایران. ترجمه حسن افشاری. تهران: مرکز، ۱۳۸۰

کدی، نیکی. **ریشه‌های انقلاب ایران**. ترجمه عبدالرحیم گواهی. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵

لمبتون، آ. ک. س. **ایران عصر قاجار**. ترجمه سیمین فصیحی. تهران: جاودان خرد، ۱۳۷۵

مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷

مجله **اطاق تجارت**. س ۸. ش ۱۵۶-۱۵۵. ۱۳۱۶

مجموعه قوانین و مقررات سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۰۰

هجری شمسی. ۲ جلد. تهران: قوه قضائیه، **روزنامه رسمی کشور**، ۱۳۸۸

محبوبی اردکانی، حسین. **تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران**. ج ۲. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۶

مدیر شانه‌چی، محسن. **تمرکزگرایی و توسعه‌نیافتگی**. تهران: رسا، ۱۳۷۹

مذاکرات مجلس شورای ملی: دوره چهارم. تهران: مطبوعه مجلس. به نقل از لوح فشرده صورت مذاکرات مجلس. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

معطوفی، اسدالله. **تاریخ چهار هزار سال ارتش ایران**. ج ۲. تهران: ایمن، ۱۳۸۲

مکی، حسین. **تاریخ بیست ساله ایران**. ج ۶. تهران: علمی، ۱۳۷۴

میلیسو، آرتور. **مأموریت آمریکایی‌ها در ایران**. ترجمه حسین ابوترابیان. تهران: پیام، ۱۳۵۶

نیازمند، رضا. **رضاشاه از تولد تا سلطنت**. تهران: جامعه ایرانیان، ۱۳۸۱

یکتایی، مجید. **تاریخ دارایی در ایران**. تهران: پیروز، ۱۳۴۰

برگرفته از:

فصلنامه **تاریخ ایران**، شماره ۱۵